



محمد علی بهمنی

بهار بهار  
صدا همون صدا بود  
صدای شاخه‌ها و ریشه‌ها بود  
بهار بهار  
چه اسم آشنایی؟  
صدات می آید... اما خودت کجایی  
وا بکنیم پنجره‌ها رو یا نه؟  
تازه کنیم خاطره‌ها رو یا نه؟  
بهار اومد لباس نو تنم کرد  
تازه‌تر از فصل شکفتنم کرد  
بهار اومد با یه بغل جوونه  
عید آورد از تو کوچه تو خونه  
حیاط ما یه غریبیل  
باغچه ما یه گلدون  
خونه ما همیشه  
منتظر یه مهمون  
بهار اومد لباس نو تنم کرد  
تازه‌تر از فصل شکفتنم کرد  
بهار بهار یه مهمون قدیمی  
یه آشنای ساده و صمیمی  
یه آشنا که مثل قصه‌ها بود  
خواب و خیال همه بچه‌ها بود  
آخ... که چه زود قلک عیدیامون  
وقتی شکست باهانش شکست دلامون  
بهار اومد برفارو نقطه‌چین کرد  
خنده به دل‌مردگی زمین کرد  
چقد دلم فصل بهار و دوست داشت  
وا شدن پنجره‌ها رو دوست داشت  
بهار اومد پنجره‌ها رو وا کرد  
من و با حسی دیگه آشنا کرد  
یه حرف یه حرف، حرفای من کتاب شد  
حیف که همش سوال بی‌جواب شد  
دروغ نگم، هنوز دلم جوون بود  
که صبح تا شب دنبال آب و نون بود

## ناهید عباسی

### باد صبا

خاطره اش  
همراه باد صبا می آید  
تا در حافظه آیینه  
بر گیسوان جوانی ام  
شکوفه ی نارنج بنشانند  
و من  
همراه یاد  
شرقی او  
شرح یغمای دلم را  
به گوش باد  
زمزمه خواهم کرد

### بال های پرواز

پرواز پرندگان  
در آبی آسمان هر کجا  
چشمانم را  
کودکانه به دنبال می کشد  
و روحم را  
در خواهش گنگ پریدن  
خواب های شبانه ام را  
تفسیر می کند  
کسی چه می داند  
شاید دست هایم  
تقدیر بال های پرواز است  
که هنوز چیزی از اوج  
به خاطر دارد

### همنوای باران

شب های دراز زمستان را  
طاقت می آورم  
و در تنهایی بی ترانه ی خویش  
به جای گریه و بهانه  
به قندیل های خاطره  
دل خوش می کنم  
اما بهار که از راه می رسد  
پای هر درخت پر شکوفه ای  
در باور فاصله ها  
ابر بغضم  
همنوای باران می شود

# کاروانش



ژاله اصفهانی

و بهار آمد و از سبزه زمین زیبا شد  
بوستان بار دگر دلکش و روح افزا شد  
سبزه روید و چمن سبز شد و غنچه شکفت  
باغ یک پارچه آتشکده از گل ها شد  
بوی گل آورد از طرف چمن باد بهار  
موسم گردش دشت و دمن و صحرا شد  
ای عجب گر دل بگرفته من و نشود  
اندر این فصل که از باد صبا گل وا شد  
وقت آن است که خاطر شود آزاد زغم  
باید از شادی گل شاد شد و شیدا شد  
مرغ دل در قفس سینه نگیرد آرام  
تا غزل خوان به چمن بابل خوش آوا شد  
ژاله صبحدم از چشم تر ابر چکید  
گشت همخانه گل، گوهر بی همتا شد



## ادیب برومند

ای خوشا با تو راه پیمودن  
باب گفت و شنود، بگشودن  
ای خوشا با تو در هوای وصال  
ره دل عاشقانه پیمودن  
صبحگاهی به برگ ریز خزان  
از زبان تو راز بشنودن  
برگ ها زیر پای افشردن  
کفش ها روی خار فرسودن  
در بر چون تو دلبری شیرین  
پای نخلی بلند آسودن  
جای گل های پژمرده باغ  
محو آن روی لاله گون بودن  
کاستن از غم و پریشانی  
بر سرور و نشاط افزودن  
سرنهادن به روی سینه هم  
اشک شوق از دو دیده پالودن  
آخر اندر کنار هم خفتن  
لب به لب های یکدیگر سودن  
پاس این خاطرات را چو «ادیب»  
غزلی دلنواز بسروند

## جمله رفتند

از جمع یاران، دلنوازان جمله رفتند  
مژگان کشا، کافسانه سازان جمله رفتند  
جای سُم اسب سبک تازان در این دشت  
گوید که بنگر، یکه تازان جمله رفتند  
ماندند از جمع سرافرازان قلبی  
باقی از این گردن فرازان جمله رفتند  
ساز سخن بشکست و شد روز هنر تار  
کز بزم الفت، تکنوازان جمله رفتند  
شو ناله زن، حکمت سرایان جمله خفتند  
رو گریه کن، دانش طرازان جمله رفتند  
پاکیزه کاران را دگر نام و نشان کو؟  
کز کوی پاکان، پاکبازان جمله رفتند  
ما را کنون بر آهنین مردان نیاز است  
روی از چه بنهفتند و نازان جمله رفتند؟  
کو دیگر اندر خوان همت ساز و برگی؟  
کز هفت خان با برگ و سازان جمله رفتند  
ما را دگر از باغ نصرت بهره ای نیست  
چون از نخیلش دست یازان جمله رفتند  
خلق، ای ادیب! افتاده در بند نیازند  
وارستگان و بی نیازان جمله رفتند

## راز شیدایی

آن شب از دفتر چشم تو غزل ها خواندم  
چه غزل ها که به یاد دل شیدا خواندم  
موج می زد ز فریبا نگهت عشوه و ناز  
و آنکه از چشم تو دلجویی دریا خواندم  
آن شب آن چهره تابنده و تاب سر زلف  
دیدم و قصه بی تابی فردا خواندم  
محو شوق از نگه جاذبه خیز تو شدم  
راز سرمستی از آن ساغر صهبا خواندم  
راز شیدایی و پا بر سر آرام زدن  
در سراپای وجودت به تماشا خواندم  
تا گشودی دو لب بوسه طلب را به سخن  
نکته ها ز آن لب شیرین شکرخا خواندم  
این که افروخت به بیداری من شمع مراد  
درس عشقی ست که در عالم رؤیا خواندم  
آن حقیقت که ز دیدار خرد پنهان بود  
در خط جام به دمسازی مینا خواندم  
راز هر مذهب و دین مکتب انسانی بود  
که بسی نکته در این مکتب والا خواندم  
«ادیب» شرح پایندگی عشق و هنر بود  
آنچه در حاشیه دفتر دنیا خواندم